

## به کارگیری زور به عنوان ابزار سیاست خارجی امریکا، معضل فراروی ترامپ

بهادر امینیان<sup>۱</sup>

دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۲۸

تأیید مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۱۱

### چکیده

در این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی سعی شده است ضمن بررسی تلاشهای نظامی امریکا برای غلبه بر سندروم ویتنام در دوران پس از جنگ با آغاز جنگ کویت، مشکلات فراروی ترامپ در به کارگیری نیروی نظامی به عنوان ابزار سیاست خارجی این مسئله مطرح شود که شکستهای مکرر ایالات متحده در خاورمیانه سندروم دیگری را بر رفتار خارجی و نظامی امریکا غلبه داده است که ترامپ با شورش علیه این عقب‌نشینی‌های مکرر و شعار بازگرداندن امریکا به دوران درخشان، برتری امروزه زمام امور کاخ سفید را در دست گرفته است؛ لذا به کارگیری قدرت نظامی در دوره ترامپ به منظور رسیدن به اهداف سیاست خارجی او و بازسازی تصویر نظامی این کشور می‌تواند از اولویتهای سیاست خارجی امریکا در این دوره باشد که باید مورد مذاقه قرار گیرد.

### کلید واژه‌ها

قدرت نظامی، سیاست خارجی، ایالات متحده امریکا، ترامپ.

## مقدمه

امریکا در دوران پس از جنگ سرد و پس از فروپاشی شوروی به تنها ابرقدرت تبدیل شد و قدرت مادی آن بویژه در ابعاد نظامی و اقتصادی از دیگر قدرتهای موجود تفاوت فاحشی پیدا کرد. فناوری، توان نظامی و بودجه نظامی امریکا در این دوران چندان از دیگران جلو افتاد که این تصور وجود داشت که امریکا با تبدیل شدن به تنها ابرقدرت به جایگاه قدرتمندی دست یافته است که برخورد و یا حتی عدم تمکین هر بازیگری با امریکا در مدت کوتاهی به نابودی آن منجر می‌شود. امریکا نیز، که بشدت از تأثیرات فلج‌کننده سندروم ویتنام در رنج بود، هوشیارانه صحنه نابودکردن خردکننده ارتش عراق را در کویت به‌گونه‌ای طراحی و اجرا کرد تا برای همیشه این مشکل را از پیش پا بردارد. انتخاب راهبرد «شوک و بهت» به معنای وارد آوردن ضربات سهمگین و شوک‌آور نظامی به‌گونه‌ای که حریف را چنان دچار بهت کند که فرصت هر واکنشی از او سلب شود<sup>۱</sup>، دقیقاً با همین هدف انجام شده بود. قرار بود همه دشمنان و یا حریفان بالفعل و بالقوه با چنین تصویری از امریکا از تصور اقدام علیه امریکا منصرف شوند. هم‌چنین امریکا دوباره به وضعیتی برگردد که صرف تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی، وی را به هدفش برساند.

سالهای پس از جنگ سرد، که با این مقدمات نوید دوران هژمونی امریکا را می‌داد به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد، ارتش قدرتمند و پرهزینه امریکا برای بازدارندگی شوروی (و یا احتمالاً در صورت از بین رفتن بازدارندگی، شکست شوروی) طراحی، تجهیز و تربیت شده بود و در فضای جدید کارآمدی نداشت. این ناکارآمدی نظامی به معنای تبدیل امریکا به غول افلیجی بود که نمی‌توانست متناسب ادعاهایش، اقتدار تولید کند. با ظهور رقیبان و مدعیان جدیدی که امریکا سازوکار بازدارندگی آنها را در اختیار نداشت بار دیگر کاربرد عنصر تهدید و دیپلماسی اجبارآمیز از اهمیت بیشتری برخوردار شد؛ این در حالی بود که مشکلات انباشته شده مانع می‌شد تا امریکا بتواند از این ابزار به صورت کم هزینه‌تری بهره ببرد.

۱ - برای مطالعه بیشتر در مورد دکترین شوک و بهت بنگرید: حسین حسینی، "دکترین شوک و بهت و استراتژی نظامی امریکا در جنگ با عراق"، مجله سیاست دفاعی (۱۳۸۳)، ش ۹: ۳۴ - ۷.

امریکا در این دوران تنها ابرقدرت بودن، بیشتر از هر زمان دیگر در پیشبرد سیاست خارجی خود و اعمال دیدگاه‌ها و تحمیل نظریات خود ناتوان مانده است. نقطه اوج این درماندگی را می‌توان در تضعیف و در نهایت عقب‌نشینیهای مکرر آمریکا در عرصه آسیای غربی متجلی دید. امریکای اوباما پس از تحمل شکستها و پرداخت هزینه‌ها و تلفات گسترده، راه نجات خود را در کم کردن تعهدات منطقه‌ای و خروج از منطقه حتی با تحمل خفتهای مرتبط با آن دید.

هر چند آمریکا در طول این دوران کوشید با استفاده از ابزار اقتصادی و سیاسی، تحریم و ایجاد اجماع جهانی و سازوکارهای حقوقی و بین‌المللی بهره گیرد تا بتواند برتری خود را نهادینه سازد، این ابزار چندان نمی‌توانست جایگزین ابزار اجبارآمیز سنتی یعنی نیروی نظامی شود. دشمنان گوناگونی در صحنه‌هایی همانند سومالی، صربستان، لبنان و خلیج فارس با چالش با آمریکا، ناکارآمدی آمریکا را به نمایش می‌گذاشتند. شاید مهمترین مشکل آمریکا در این دوران ناتوان در ترجمه قدرت نظامی به قدرت سیاسی بود؛ به تعبیر دیگر در این چند دهه آمریکا دیگر نمی‌توانست از تهدیدات خود بهره سیاسی بگیرد و در نتیجه در رویارویی با مخالفتها و مقاومتها به عقب‌نشینی و یا کاربرد نیروی نظامی در صحنه‌های ناشناخته‌ای مجبور بود که به هیچ وجه از آن شناخت نداشت و برای آن آماده نبود و در نتیجه در هر دو صورت، تصویر قدرت فلج و ناتوان آمریکا نزد جهانیان تقویت می‌شد.

ترامپ با شورش علیه این عقب‌نشینیهای مکرر و شعار بازگرداندن آمریکا به دوران درخشان برتری امروزه زمام کاخ سفید را در دست گرفته و با طرح شعارهای متناقض و برنامه‌های نه چندان مشخص در حال رویارویی با واقعتهای عریان است. شعارهای ترامپ و بویژه چیدن نیروهای حلقه اول تصمیم‌گیری در آمریکا از مقامات اطلاعاتی، امنیتی و نظامی با رویکردهای خاص، که عمدتاً از رویکردهایی که آن را منفعلانه می‌نامند، سرخورده و خواهان اقدامات قاطع نظامی هستند و در موارد متعددی ندای برخورد با اسلام انقلابی را سر می‌دهند. قدرتهای ثروتمند منطقه‌ای به همراه لابیهای قدرتمند خود در آمریکا نیز می‌کوشند در شکل‌دهی فضای بین‌المللی و منطقه‌ای حول محور مقابله با ایران تأثیر تام بگذارند.

این مقاله با در نظر گرفتن دیپلماسی اجبارآمیز به عنوان کلید فهم نظامی‌گری ایالات متحده در عرصه سیاست خارجی، سیر کاربرد زور و تهدید به استفاده از زور را در سیاست خارجی امریکا بررسی، و در نهایت با توجه به این چشم‌انداز، نظامی‌گری در دوران ترامپ و مشکلات فراروی آن را بررسی می‌کند.

به کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی امریکا از موضوعاتی است که درباره آن کتابها و مقالات فراوانی نگاشته شده است؛ از نمونه‌های قدیمی آن، که در قرن بیستم توسط جیمز کبل<sup>۱</sup> با عنوان «دیپلماسی قایقهای توپدار» نوشته شده، مجموعه آثاری است که بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۳ نگاشته شده است. در این آثار موارد بسیاری از کاربرد نیروی نظامی دریایی در راستای اهداف سیاست خارجی شناسایی می‌شود (Cabel, 1994). در کتابی با عنوان "استفاده سیاسی از نیروی نظامی در سیاست خارجی امریکا" از دیوید میرنیک<sup>۲</sup>، نقش تعیین‌کننده نیروی نظامی در سیاستهای امریکا و مشکلاتی که رهبران این کشور با این مقوله دارند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد؛ هم‌چنین تعدد و تنوع این کاربرد را نمایش می‌دهد (Meernik, 2004). در تحقیق دیگری ۱۷۶ مورد کاربرد نیروی مسلح امریکا بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ بررسی می‌شود. اغلب این کاربرد نیرو در اروپا، خاورمیانه و شرق آسیا محقق شده است (Tures, 2003). هم‌چنین در کتاب آینده شیوه جنگ امریکا (Romaniuk, 2017) به مشکلات متعدد امریکا در جنگ آینده پرداخته شده است.

### سؤال پژوهش

آمریکای دوران ترامپ چگونه می‌تواند از زور به عنوان ابزار سیاست خارجی استفاده کند و چرا امریکا نمی‌تواند از قدرت برتر نظامی در جهت دستیابی به اهداف و تثبیت قدرت خود در منطقه آسیای غربی استفاده کند و معضلات ترامپ در به‌کارگیری قدرت نظامی به‌منظور رسیدن به اهداف سیاست خارجی او چیست؟

1 - James Cable  
2 - David Meernik

### فرضیه پژوهش

امریکا به دفعات در تبدیل توانایی نظامی خود به نتایج مطلوب سیاسی و پایدار سیاسی ناموفق بوده است. ترامپ در حالی به قدرت رسید که هدف خود را بازگرداندن امریکا به دوران درخشان برتری می‌داند و دستورهای اجرایی او در آغاز به کار دولتش و همچنین چگونگی چینش کابینه و مشاورانش نیز نوید دوره‌ای از نظامیگری می‌دهد؛ با این حال وی در انتخاب هدف و تعیین راهبرد، مشکلات پیچیده‌ای دارد و همچنین با عوامل بازدارنده و منطق راهبردی مخالف قوی‌ای روبه‌رو است.

فرضیه پژوهش آنست که آمریکا در به‌کارگیری قدرت نظامی با مشکلات ساختاری ناشی از انقلاب در امور نظامی روبرو است و مجبور به پرداخت هزینه‌های زیادی شده که قدرت مانور این کشور را محدود کرده است. آمریکا همچنین با قدرت بازدارندگی ایران و محور مقاومت روبرو بوده است و در سالهای گذشته نتوانسته است توان نظامی خود را به قدرت سیاسی ترجمه نماید.

### اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به حضور مستقیم نظامی امریکا در خلیج فارس و همچنین تقابل این کشور با جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های مختلف بویژه موارد تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی، بررسی این مقوله برای سیاست دفاعی ما و شناخت مشکلات امریکا در به‌کارگیری نیروی نظامی بویژه در دهه‌های اخیر بسیار حائز اهمیت است. عوامل مؤثر در به‌کارگیری نیروی نظامی امریکا در طول دهه‌های قبل و همچنین عوامل مؤثر در تقویت و یا تضعیف آن نیز از عناصر مهم و قابل توجه است. این مقاله می‌تواند در تقویت شناخت این بحث کمک شایانی کند.

### روش‌شناسی پژوهش

نوع پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی است و باتوجه به ماهیت و نوع موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات از روش‌های گوناگون و به‌طورکلی، بر مبنای کتابخانه‌ای و اینترنتی و تجزیه و تحلیل عمدتاً به شیوه‌های کیفی انجام گرفته است.

در این پژوهش با مفاهیمی روبرو هستیم که ما را به سمت کیفی بودن اثر سوق می‌دهد و با تجزیه و تحلیل مفاهیم است که می‌توانیم به هدف خود که پاسخ‌گویی به سوال اصلی است برسیم و با توجه به ماهیت و نوع موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات از روش‌های گوناگون و به طور کلی بر مبنای کتابخانه‌ای و اینترنتی و تجزیه و تحلیل یافته عمدتاً به شیوه‌های کیفی انجام گرفته است.

### مبانی نظری

#### دیپلماسی اجبارآمیز

کشورها برای تأثیرگذاری بر محاسبات طرف مقابل در مواردی از خشونت و تهدید به‌کارگیری نیرو استفاده می‌کنند و می‌کوشند از این طریق توان نظامی خود را به نفوذ و قدرت سیاسی ترجمه کنند. این فرایند تأثیرگذاری بر محاسبات طرف مقابل با بهره‌گیری از تهدید نیروی نظامی و یا حتی به‌کارگیری محدود نیروی نظامی به عنوان دیپلماسی اجبارآمیز مطرح شده است. دیپلماسی اجبارآمیز به دنبال براندازی و یا انهدام طرف مقابل نیست؛ بلکه می‌کوشد طرف مقابل را متقاعد کند که سیاستی را تغییر دهد که برایش نامطلوب است؛ به تعبیر دیگر دیپلماسی اجبارآمیز در صدد حل اختلاف و رسیدن به نوعی سازش البته به نفع طرف اجبارکننده است. این فرایند سیاسی همراه با نمایش قدرت و تهدید به‌کارگیری زور و یا حتی کاربرد محدود زور است تا انگیزه طرف مقابل برای مقاومت و ادامه سیاست خود از بین برود و با نمایش هزینه‌های سنگینی که در صورت عدم تمکین باید متحمل شود محاسباتش تغییر کند و درخواست اجبارکننده را بپذیرد. طرف مجبور می‌شود بین گزینه تحمل ضربه نظامی و یا سازش، گزینه دوم را انتخاب کند که کم هزینه‌تر است (Perez, 2015:41).

کشور اجبارکننده از طیف گوناگونی از ابزار برای تحمیل اراده خود استفاده می‌کند. هرچند مهمترین و مشهورترین این ابزار، تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی است، استفاده محدود از نیروی نظامی و همچنین به‌کارگیری ابزار اقتصادی، تحریم، به‌کارگیری ابزار حقوقی و سازمانهای بین‌المللی نیز بتدریج نقش چماق را در این دیپلماسی بر عهده می‌گیرد. رهبران سیاسی با ترکیب مباحثی همانند تهدید، ترغیب، انگیزه مثبت و راهبرد چانه‌زنی بحران

می‌کوشند در برابر طرف مقابل خود گزینه‌ای به‌جای ورود در جنگ تمام‌عیار قرار دهند (Levy, 2008: 539).

دیپلماسی اجبارآمیز، راهبرد جذابی است که دستیابی به هدف کشور را با هزینه مادی بسیار کم و هزینه سیاسی و روانی کم و با کاهش خطر تصاعد ناخواسته<sup>۱</sup> ممکن می‌سازد که در راهبرد سنتی نظامی احتمال دارد؛ با این حال دیپلماسی اجبارآمیز در عین جذابیت بسیار فریبنده هم هست؛ زیرا اگر چه استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز از استفاده مستقیم از زور بسیار کم هزینه‌تر است، اما بسیار پیچیده است؛ نمونه‌های تاریخی موفقیت آن بسیار کمتر از شکست این راهبرد است که خود تأییدی بر این مدعا است. از سوی دیگر در صورت شکست نیز هزینه آن بسیار زیاد است؛ زیرا کشور اجبارکننده با انتخابهای شومی روبه‌رو می‌شود؛ عقب‌نشینی یا اجرای تهدید و توسل به جنگ که بمراتب هزینه‌های اعتباری و جنگی بیشتری را بر کشور اجبارکننده به همراه دارد (اسدی، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

جوزف نای نیز بر این مسئله تأکید می‌کند که دیپلماسی اجبارآمیز به اعتبار و هزینه تهدید بستگی دارد. اگر تهدید معتبر نباشد به احتمال زیاد پذیرش آن از سوی کشور مجبور شونده با شکست روبه‌رو، و به احتمال قوی به لطمه خوردن شهرت کشور اجبارکننده منجر می‌شود. به‌طور کلی، تهدیدات زمانی که با شکست روبه‌رو می‌شود، هزینه‌بردار است به این دلیل که نه‌تنها مقاومت را در کشور هدف تشویق می‌کند بلکه در نگاه کشورهای ثالث هم تأثیر منفی می‌گذارد که در حال رصد نتایج سیاستها هستند (Nye, 2011: 45).

یکی از جنبه‌های دیپلماسی اجبارآمیز، که بروشنی در ادبیات آن تبیین می‌شود؛ اما اساساً یک قسمت از مجموعه نظریه‌های بازدارندگی و مجبورساختن است، این مسئله است که اعتبار تهدید به صورت گسترده‌ای به هزینه‌ای بستگی دارد که کشور هدف برای کاربرد آن می‌کند. همان‌طور که شلینگ (۱۹۶۰) در یکی از کارهای اولیه خود تبیین می‌کند، تهدید باید معتبر باشد تا مؤثر واقع شود... و اعتبار آن به هزینه‌ها و خطرهایی بستگی دارد که متوجه اجرای آن برای کشور تهدیدکننده است؛ بنابراین الگوی بازیگر خردمند در چارچوب دیپلماسی اجبارآمیز پیش‌بینی می‌کند که تنها تهدیداتی که نسبت به رفتار کشور هدف برای کشور اجبارکننده

#### 1 - Unintentional Escalation

کم‌هزینه‌تر است که معتبر در نظر گرفته می‌شود. هم‌چنین، تهدید در صورتی که کشور هدف تصور کند اقدام به آن برای کشور اجبارکننده نسبت به رفتار چالش‌برانگیز هزینه بیشتری دارد، غیر محتمل است که تهدید را معتبر در نظر بگیرد (Schelling, 1980: 6).

ایالات متحده آمریکا نیز همانند دیگر قدرتها در سیاست خارجی خود به‌صورت رایج از پیوند نیروی نظامی و دیپلماسی استفاده کرده است. ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم از این راهبرد در جهت رسیدن به اهداف سیاست خارجی خود بیشترین استفاده را کرده است بویژه با پایان جنگ سرد آمریکا، که برای تحت فشار قرار دادن کشورهای هدف، خود را بدون رقیب می‌دید، راهبرد دیپلماسی اجبارآمیز به راهبرد غالب این کشور برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی او تبدیل شد. همان‌طور که بیان شد یکی از پایه‌های اصلی به‌کارگیری این راهبرد، ایجاد تصویری از توانایی نظامی است که غیر قابل مقاومت است. در واقع برای اجبار کردن، خشونت باید قابل پیش‌بینی<sup>۱</sup> باشد و باید از طریق کوتاه آمدن قابل اجتناب<sup>۲</sup> باشد (Schelling, 1980: 6). ایالات متحده برای ایجاد این تصویر تلاشهای فراوانی کرده و در مواردی به ورود به جنگ تمام عیار مجبور بوده است، در این مقاله با استفاده از چارچوب دیپلماسی اجبارآمیز بررسی می‌شود که ایالات متحده در جهت ترجمه قدرت نظامی خود به قدرت سیاسی با چه مشکلاتی روبه‌رو بوده و این روند به چه صورت است.

#### نیروی نظامی، ابزار سیاست خارجی آمریکا

در طول قرن گذشته آمریکا سیاستهایی را در صحنه بین‌المللی و در مناطق مختلف دنبال می‌کرده که در موارد متعددی به کشورهای منطقه‌ای و دیگر بازیگران، تقاضاهای پرهزینه و غیر قابل پذیرشی را تحمیل می‌کرده و این مسئله مقاومت آنها را به‌وجود می‌آورده است. به‌کارگیری نیروی مسلح توسط آمریکا در این چارچوب و برای تأمین خواسته‌ها ابزار مناسبی قلمداد می‌شده که در موارد زیادی حتی بدون جنگ و درگیری، آمریکا را به هدف رسانده است. جرج شولتز وزیر خارجه وقت آمریکا جمله بسیار معروفی در این مورد دارد: «دیپلماسی که با قدرت حمایت نشود در بهترین حالت بی اثر و در بدترین حالت خطرناک است». لس

1 - Predictable

2 - Avoidable



آسپین وزیر دفاع آمریکا نیز استدلال می‌کرد که نیروی نظامی را باید در مراحل اولیه بحران و نه در مراحل نهایی به کار برد (امینان، ۱۳۸۶: ۱۷). به‌کارگیری سیاسی نیرو، شامل کوششهایی است که دیگر ملتها و رهبرانشان را متقاعد سازد که رفتاری را بر اساس خواست طراحان سیاست خارجی آمریکا انجام دهند (Meernik, 2004: 3). این ابزار پرکاربردترین، مهمترین و مؤثرترین ابزار سیاست خارجی آمریکا بوده است. به‌کارگیری نیروی نظامی برای تحمیل اراده به کشور هدف و تأثیرگذاری بر فرایند تصمیم‌گیری دیگران در تمامی سالهای تاریخ قرن اخیر آمریکا مشهود و ملموس است.

تا پیش از جنگ جهانی دوم گرایش درگیر نشدن در مسائل بین‌المللی و تمرکز بر آمریکا و به تعبیر دیگر انزوای طلبی همواره حضور پررنگی در جامعه آمریکا داشته است. این گرایش و باور در میزان درگیری آمریکا در امور جهانی عامل تعیین‌کننده‌ای بوده است و به همین دلیل آمریکا تا جنگ جهانی اول حضور پررنگی در امور جهانی نداشت و ورود در جنگ جهانی نیز مستلزم تمهیدات گسترده‌ای بود. بنابراین عمده کاربرد نیروی نظامی آمریکا عمدتاً در امریکای مرکزی و جنوبی متمرکز بوده است.

جدول ۱: کاربرد نیروی نظامی آمریکا برای پیشبرد امنیت، منافع قدرت و منافع اقتصادی

۱۹۱۹ - ۱۹۴۹		۱۸۹۹ - ۱۹۱۸		۱۸۶۶ - ۱۸۹۸		۱۷۹۸ - ۱۸۶۵		زمان
b	a	b	a	b	a	b	a	
۴	۹	۱۹	۲۰	۷	۵	۱۱	۷	مناطق که نیروهای نظامی در آنها به‌کار گرفته شد
۰	۱	۲	۲	۵	۶	۷	۸	امریکای جنوبی
۱	۲	۰	۴	۱	۱	۳	۵	آفریقای شمالی و خاورمیانه
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱	۲	آفریقا - صحرا
۲	۴	۰	۱	۰	۰	۱	۱	اروپا
۲	۸	۵	۹	۷	۱۴	۱۱	۱۴	آسیا
۹	۲۴	۲۶	۳۶	۲۰	۲۶	۳۴	۳۷	مجموع
۳۳		۶۲		۴۶		۷۱		

Meernik, 2004: 100

a: کاربرد نیروی نظامی آمریکا برای پیشبرد امنیت  
 b: منافع قدرت + به‌کارگیری نیرو برای منافع اقتصادی

پس از جنگ جهانی دوم، امریکا با عهده‌دار شدن نقش جهانی، این نسبت را کاملاً تغییر داد. مؤلفه‌های قدرت ملی و بویژه حجم عظیم نیروی نظامی بجا مانده از جنگ جهانی دوم و فناوری نظامی و بودجه نظامی برتر امریکا نوعی برتری برای امریکا در تحمیل اراده به دیگر کشورها را فراهم آورد. هرچند به‌کارگیری نیروی نظامی در سیاست خارجی امریکا در مواردی همانند قرنطینه کوبا در بحران موشکی ۱۹۶۲، هشدار هسته‌ای در جنگ خاورمیانه ۱۹۷۳، تهاجم به گرانادا ۱۹۸۳، بمباران لیبی ۱۹۸۶، هائیتی در ۱۹۹۴ و به‌کارگیری در بوسنی در ۱۹۹۵ از شهرت بیشتری برخوردار است، تعداد و تنوع نیروی نظامی امریکا از این موارد بسیار بیشتر است (امینیان و عسگریان، ۱۳۹۳: ۴۳).

در این دوره ورود به جنگ ویتنام و شکست امریکا در تحمیل اراده خود به نقطه عطفی در تاریخ امریکا و اعمال قدرت آن کشور تبدیل شد. شکست ویتنام همانند مشکل روانی و سندرومی فلج‌کننده بر رفتار خارجی امریکا غالب، و از این پس تحمیل اراده امریکا با توسل به تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی بسیار پرهزینه شد. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی امریکا در عرصه‌های مختلفی متحمل شکستهای نظامی گردید. عدم موفقیت در تحمیل اراده، که بشدت تحت تأثیر سندروم ویتنام بود، سیاستگذاران امریکایی را وادار ساخت تا در به‌کارگیری نیروی نظامی بسیار محتاطانه عمل کنند و دکترین واینبرگر<sup>۱</sup> سمبل این احتیاط بود. وقایع دیگری از جمله حادثه تسخیر سفارت امریکا در تهران و ناتوانی امریکا در صحرای طبس، انهدام سفارت امریکا در لبنان، فرار خفت‌بار امریکا از لبنان در پی کشته‌شدن بیش از دویست کماندوی امریکایی در لبنان این چهره ناتوان و فلج را در ذهن سیاستمداران جهان تقویت کرد (امینیان، ۱۳۸۶: ۱۸).

امریکا پس از جنگ سرد با از میان رفتن رقیب و دشمن اصلی به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شده بود و در قدم نخست با مدیریت جنگ علیه اشغال کویت توسط صدام برای

۱ - وزیر دفاع پیشین ایالات متحده که معتقد بود: نیروی نظامی را تنها باید به‌عنوان آخرین حربه برای حفاظت از منافع حیاتی امریکا و با تعهد به پیروزی به‌کار برد. تهدید به‌کارگیری نیرو نباید به‌عنوان بخشی از دیپلماسی به‌کار گرفته شود. آنها را فقط در صورت شکست دیپلماسی باید به‌کار گرفت و حتی آن هنگام نیز زمانی باید به‌کار گرفته شود که اهداف، روشن باشد و حمایت‌کننده و مردم امریکا نیز جلب شده باشد (بلچمن، ۱۳۷۸: ۶۳).

نخستین بار در سالهای پشت سر به پیروزی قاطع و بزرگی دست یافت که چهره ارتش قدرتمند و نیروی نظامی فاتح را به ارتش آمریکا بازگرداند و جورج بوش رئیس جمهور آمریکا پس از پیروزی بر عراق در سال ۱۹۹۱ رسماً اعلان کرد امروز سندروم ویتنام از بین رفته است.

شکستهای پی در پی آمریکا در عرصه‌های افغانستان و عراق در قرن بیست و یکم و هزینه‌های سنگینی که بر آمریکا تحمیل گردید، باعث شد آمریکا دوباره به لاک انفعالی فرو رود و حالتی همانند سندروم ویتنام بار دیگر بر رفتار خارجی و نظامی آمریکا غلبه کند. استفاده بیش از حد از شعار گزینه‌های نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران بدون کمترین کاربرد نظامی و یا موفقیت عملی، طرح بحث خروج از منطقه خاورمیانه، عدم دخالت بیشتر در مسائل خاورمیانه، وارد نشدن در جنگ سوریه با وجود فشار سنگین متحدان و موارد مشابه همه نشانه‌های این انفعال و عدم موفقیت سیاستهای اجبارآمیز بود.

#### تلاش آمریکا در حل سندروم ویتنام در جنگ خلیج فارس

موفقیت هر قدرت در تحمیل دیدگاه‌های خود در دیپلماسی اجبارآمیز تا حد زیادی به اعتبار آن کشور نزد دیگران بستگی دارد. آمریکا پس از تجربه تلخ ویتنام، اعتبار خود را به‌عنوان قدرت برتر، که می‌تواند از نیروی نظامی خود بهره بگیرد از دست داده بود و در طول دهه هشتاد نیز در میدانهای متعددی همچون تقابل با ایران، مسئله تسخیر سفارت آمریکا در تهران، لبنان، سومالی و... به عقب‌نشینی و عدم پیروزی مجبور شده بود و شیخ سندرمد ویتنام همواره بر جایگاه به‌کارگیری نیروی نظامی توسط آمریکا غالب بود. این مسئله باعث شده بود آمریکا نتواند از ابزار نظامی بهره بگیرد و به ابرقدرتی ناتوان تبدیل شده بود. سخن یکی از جنگ‌سالاران سومالی، سمبل و نشان این ناتوانی آمریکا به‌شمار می‌رود. فرح عیدید از رهبران نیروهای شورشی سومالی، که علیه نیروهای آمریکایی در حال جنگ بود، گفت: «ما ویتنام و لبنان را مطالعه کرده‌ایم و می‌دانیم چگونه از شر آمریکایی‌ها راحت شویم. با کشتن آنها و در نتیجه افکار عمومی همه چیز پایان می‌یابد» (بلچمن و کافمن، ۱۳۷۸: ۶۷). این مسئله، که در هفته‌های بعد محقق، و باعث عقب‌نشینی خفت‌آمیز آمریکا از آن میدان نبرد شد به نقطه ضعف

امریکا در همه عرصه‌های سیاسی تبدیل شده بود که با وجود ارتشی بسیار قدرتمند، که به پیشرفته‌ترین تسلیحات مجهز بود و میلیاردها دلار هزینه آن می‌شد، امکان ترجمه این قدرت نظامی به قدرت سیاسی نبود. کشورها و دیگر بازیگران در محاسبات خود اعتباری برای قدرت نظامی امریکا قائل نمی‌شدند و در نتیجه امریکا نمی‌توانست اراده خود را بر آنان تحمیل کند؛ به قول جرج شولتز، وزیر خارجه وقت در دسامبر ۱۹۸۴، «دیپلماسی که با قدرت حمایت نشود در بهترین حالت بی‌اثر و در بدترین حالت خطرناک است» (بلچمن و کافمن، ۱۳۷۸: ۶۲).

امریکا برای خروج از این بن‌بست و ضعف راهبردی به پیروزی بزرگ نظامی نیاز داشت. به همین دلیل مورد اشغال کویت، فرصتی استثنایی در اختیار امریکا قرار داد تا توانمندیها و اقتدار نظامی خود را به جهانیان نشان دهد. این مسئله سبب شد تا امریکا اجازه ندهد عراق بدون جنگ عقب‌نشینی کند و با به‌کارگیری فناوری و توانمندی نظامی خود ارتش عراق را در هم بکوبد. امریکا ضمن پیروزی در جنگ و کسب مقام برتر جهانی و حافظ نظم نوین جهانی می‌توانست نشان دهد که دوران غلبه سندروم ویتنام به پایان رسیده است.

بوش می‌دانست که به قربانی شدن بیشتر نیروهای عراقی و امریکایی نیازی نبود؛ چرا که صدام نشانه‌های آمادگی برای خروج از کویت را فرستاده بود؛ با وجود این بوش و مشاوران عالی او، مانند دیک چنی وزیر دفاع بر جنگ زمینی و قاطع اصرار می‌کردند تا بار دیگر به مردم امریکا بقبولانند که جنگ بخشی از احیای قدرت ملی است تا بتوانند تصویر مخدوش شده نیروهای نظامی خود را بازگردانند. آنها به این نتیجه رسیده بودند که کشتار ده‌ها هزار سرباز عراقی و ۱۴۷ سرباز امریکایی هزینه کمی بود که باید برای این مهم پرداخت می‌شد. در ۲۸ فوریه ۱۹۹۱، تنها چند ساعت بعد از توقف جنگ، این سخن بوش که گفت: "امروز برای همیشه به سندروم ویتنام پایان دادیم"<sup>۱</sup> (Parry, 2012)، تأییدی بر این مسئله است.

کالین پاول، وزیر خارجه سابق امریکا در مورد افکار عمومی امریکا برای حمله به عراق می‌گوید: «مردان نظامی در امریکا فهمیده‌اند که نباید اشتباهی را تکرار کنند که در ویتنام مرتکب شدند. اشتباه آنها در ویتنام این بود که در جنگی شرکت کردند که افکار عمومی

1 - "By God, we've kicked the Vietnam Syndrome once and for all"

آمریکا با آن مخالف بود. برای جنگ همیشه باید افکار عمومی را آماده کرد: «اکنون که جنگ‌طلبان به قدرت نظامی - اقتصادی مسلط شده، و افکار عمومی را برای یک جنگ آماده نموده‌اند و جرج بوش رئیس جمهوری هم در صدر این گروه قرار گرفته است، با صدای رسا آن را اعلام می‌کنند... بهترین راهبرد آمریکا بازگشت به اولویت‌های نظامی است. هیچ ملت یا کشوری در این حد کودن نیست که بخواهد با نسل جدید تسلیحات ایالات متحده رقابت، و یا در برابر آن مقاومت کند. بنابراین به جای اینکه خود را در باتلاق فعالیت‌های اجتماعی فرو ببریم یا به فکر حفظ دائم صلح باشیم، باید به اولویت و مزیت نظامی خود روی آوریم. از طریق رهبری زورمندانه در سراسر جهان است که آمریکا می‌تواند آسایش و امنیت را برای همه فراهم سازد» (فضلی نژاد، ۱۳۸۷: ۴).

#### بازگشت سندروم نظامی با اشغال افغانستان و عراق

شکست‌های پی در پی آمریکا در عرصه‌های افغانستان و عراق در اواخر قرن بیستم و هزینه‌های سنگینی که بر آمریکا تحمیل گردید باعث شد آمریکا دوباره به لاک انفعالی فرو برود و حالتی همانند سندروم ویتنام بار دیگر بر رفتار خارجی و نظامی آمریکا غلبه کند. استفاده بیش از حد از شعار گزینه‌های نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران بدون کمترین کاربرد نظامی و یا موفقیت عملی، طرح بحث خروج از منطقه خاورمیانه، عدم دخالت بیشتر در مسائل خاورمیانه، وارد نشدن در جنگ سوریه با وجود فشار سنگین متحدان و موارد مشابه همه نشانه‌های این انفعال و عدم موفقیت سیاست‌های اجبارآمیز بود.

امریکا به بهانه متهم شدن القاعده در حمله به برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ به افغانستان لشکرکشی کرد. آمریکا به بهانه نابودی القاعده ۱۳ سال افغانستان را اشغال کرد؛ اما با گذشت این چندین سال در سیاست‌های اعلانی و اعمالی خود با شکست روبه‌رو شده است. طالبان و القاعده هنوز نه تنها در افغانستان بلکه در اقصی نقاط جهان وجود دارند. جدول ذیل میزان کشته شدگان امریکایی را از سال ۲۰۰۱ در افغانستان نمایش می‌دهد:

جدول ۲: تعداد سربازان امریکایی کشته شده در افغانستان (۲۰۱۶-۲۰۰۱)

سال	تعداد تلفات	سال	تعداد تلفات
۲۰۰۱	۱۲	۲۰۰۹	۳۱۷
۲۰۰۲	۴۹	۲۰۱۰	۴۹۹
۲۰۰۳	۴۸	۲۰۱۱	۴۱۸
۲۰۰۴	۵۲	۲۰۱۲	۳۱۰
۲۰۰۵	۹۹	۲۰۱۳	۱۲۷
۲۰۰۶	۹۸	۲۰۱۴	۵۵
۲۰۰۷	۱۱۷	۲۰۱۵	۲۲
۲۰۰۸	۱۵۵	۲۰۱۶	۱۴
مجموع: ۲/۳۹۲			

(Statista.com, 2016)

استفان والت در مقاله‌ای در مجله فارن پالیسی تحت عنوان علت واقعی شکست امریکا در افغانستان می‌نویسد: «با توجه به عدم تطابق در منافع، اهداف و منابع پیروزی در میدان جنگ افغانستان برای امریکا احمقانه بود و این مسئله را در واقع می‌توان علت اصلی به طول انجامیدن جنگ افغانستان و رضایت بخش نبودن پایان آن دانست» (Walt, 2013).

عراق جغرافیای دیگری بود برای اشغال نظامی در منطقه خاورمیانه که در سال ۲۰۰۳ صورت پذیرفت. این بار وجود سلاحهای شیمیایی و میکروبی بهانه است. سه هفته پس از اشغال عراق، دولت و ارتش سقوط کرد و هیچ سلاح کشتار جمعی پیدا نشد. وزیر دفاع وقت امریکا، دونالد رامسفلد، که اظهارات متعددی در مورد وجود تسلیحات شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای در عراق داشت، بعد از این اشغال می‌گوید: «ما درباره وجود تسلیحات کشتار جمعی در عراق نگرانیهای زیادی داشتیم؛ اما وقتی جنگ به پایان رسید، شاهد کشف هیچ زرادخانه‌ای نبودیم» (Williams, 2015).

اشغال عراق هشت سال به طول انجامید. امریکا با هزینه‌های هنگفت و تعداد تلفات نظامی زیاد سرانجام در سال ۲۰۱۱ به بازگشت نیروهایش به امریکا تن داد و شکست در عراق به منزله شکست امریکا و سیاست خارجی او عنوان شد. مرکز تحقیقات دانشگاه هاروارد هزینه‌های جنگی عراق و افغانستان را پرهزینه‌ترین جنگهای تاریخ این کشور - بین چهار تا

شش تریلیون دلار - اعلام می‌کند (Bilmes, 2016). جدول ذیل تعداد سرباز کشته شده امریکایی در جنگ عراق نشان می‌دهد:

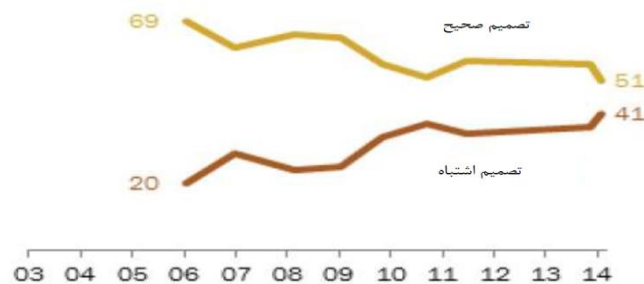
جدول ۳: تعداد سربازان امریکایی کشته شده در عراق (۲۰۰۳-۲۰۱۶)

سال	تعداد تلفات	سال	تعداد تلفات
۲۰۰۳	۴۸۶	۲۰۱۰	۶۰
۲۰۰۴	۸۴۹	۲۰۱۱	۵۴
۲۰۰۵	۸۴۶	۲۰۱۲	۱
۲۰۰۶	۸۲۳	۲۰۱۳	۳
۲۰۰۷	۹۰۴	۲۰۱۴	۱
۲۰۰۸	۳۱۴	۲۰۱۵	۷
۲۰۰۹	۱۴۹	۲۰۱۶	۲
مجموع: ۴/۴۹۹			

(Statista.com, 2016)

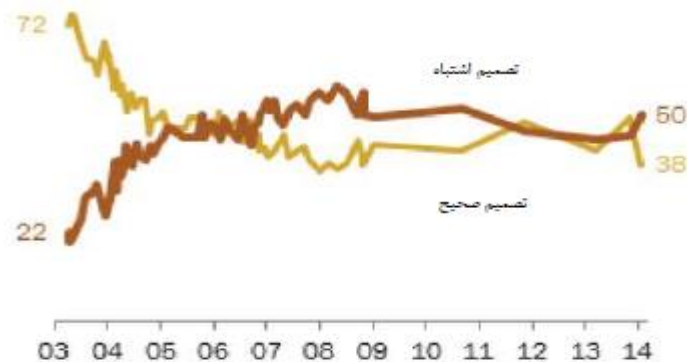
سناتور مک کین، می‌گوید: شکست دولت امریکا در جهت تضمین حضور نیروهای امریکا در عراق، شکست امریکا و سیاست خارجی او به‌شمار می‌رود و این موضوع به منزله پیروزی راهبردی رقیبان ما بویژه ایران در خاورمیانه است. در واقع تشکیل دولت شیعی چیزی نبود که امریکا به‌دنبال آن بود (Maccain, 2008).

دیدگاه عمومی مردم امریکا امروز در نتیجه جنگهای افغانستان و عراق به عملیاتهای نظامی فرامرزی بسیار بدبین است. در ابتدا افکار عمومی از تصمیم حمله به افغانستان حمایت می‌کرد؛ اما زمانی که جنگ به اهداف خود نرسید و آمار قربانیان افزایش یافت، مخالفت با جنگ پیوسته گسترش یافت، جدول ذیل سیر این روند را نشان می‌دهد:



نمودار ۱: افکار عمومی نسبت به حمله امریکا به افغانستان (PewResearchCenter, 2014)

در عراق نیز در سالهای اخیر ۵۰٪ معتقدند تصمیم به حمله نظامی اشتباه بوده است و ۳۸٪ همچنان از آن حمایت می کنند.



نمودار ۲: افکار عمومی نسبت به حمله آمریکا به عراق (PewResearchCenter, 2014)

در نتیجه در دوران بعد از جنگ افغانستان و عراق با توجه به هزینه و تلفات زیاد این جنگها و نرسیدن به اهداف سیاست خارجی، بار دیگر کارایی نیروهای نظامی در رسیدن به اهداف سیاست خارجی به محاق رفت. همانگونه که بررسی شد، بدبینی افکار عمومی نسبت به اقدام نظامی به وضعیتی مشابه دوران بعد از جنگ ویتنام بازگشت، از سوی دیگر تجربه‌های عملیاتی در این دو کشور برای دیگر کشورها این باور را ایجاد کرد که استفاده از راهبردهای نظامی نامتقارن یا نامنظم از قبیل جنگهای چریکی یا اقدامات تروریستی موجب پیچیده شدن اوضاع و سخت‌تر شدن وضعیت برای نیروهای غربی می‌شود و می‌تواند درماندگی آنها را به دنبال بیاورد. امریکایی‌ها نیز متوجه شدند دیگر نمی‌توانند با اتکا به قدرت هوایی خود به پیروزی با هزینه کم دست پیدا کنند؛ بنابراین تهدیدها و استفاده از زور یا مطلوبیت کمی دارد و یا مستلزم عملیات با میزان خطر زیاد است که در آن نیروهای زمینی باید برای مدت زمان بسیار طولانی مشارکت کنند که در افغانستان و عراق شاهد هستیم، راهبرد نیروهای چریکی موجب خستگی شدن برتری نظامی آمریکا شده است.



### انقلاب در نگرش به امور نظامی و بازگشت فلج بودن امریکا بویژه در خاورمیانه

انقلاب در امور نظامی<sup>۱</sup>، که در ایران نیز به نسبت شناخته شده است به تحولات گسترده‌ای می‌پردازد که پیشرفت فناوری در امور نظامی ایجاد کرد. انقلابی که فناوری در تمام عرصه‌های نبرد ایجاد کرده و بویژه در قدرت، دقت در آتش، تسلیحات هدایت‌شونده، مدیریت و اطلاعات دقیق و بهنگام و... تنها بخشی از آن است، باعث شده است قدرت تخریب به شکل بسیار مؤثر و معناداری، دقیق و بسیار سهمگین‌تر از قبل باشد که باعث شده است جهشی بزرگ در اثربخشی نظامی ایجاد شود و جنگها معنا و تأثیر نوینی داشته باشد و استفاده از گزینه نظامی هم معنای جدیدی بگیرد. این مفهوم برای متفکران ایرانی کاملاً شناخته شده است.

انقلاب دوم در ایران چندان به معنای انقلاب طرح نشده است؛ هر چند همگان بر آن آگاهی دارند. این انقلاب به‌عنوان "انقلاب در نگرش به امور نظامی"<sup>۲</sup> به تحولات ناشی از نگرش جامعه به امور نظامی می‌نگرد و باعث بروز تأثیرات جدی شده که رفتار و راهبرد کشورها و بویژه امریکا را بشدت تحت تأثیر قرار داده است. تحولات جمعیتی، گسترش اطلاع‌رسانی، شبکه‌محور شدن جامعه، نقش روز افزون مردم در تصمیمات و حتی تصمیمات نظامی و تغییر در دیدگاه مردم، بخشی از این انقلاب جدید است. گسترش شبکه‌های اجتماعی، چنان آثار گسترده‌ای دارد که باید نتایج آن در زندگی اجتماعی و هم‌چنین مسائل راهبردی مورد بازنگری جدی قرار گیرد. گسترش اطلاعات و آگاهی‌ها و خروج منابع رسمی و رسانه‌های سنتی از تنها منبع اطلاع‌رسانی و خط‌دهی به افکار عمومی تنها بخشی از این تأثیر به شمار می‌رود (امینیان: ۱۳۹۶، ۳۵۴)؛ به‌طور مثال درحالی که تا دهه‌های پیش هر خانواده چندین فرزند داشت، جنگ و کشته شدن یک و یا دو نفر از آنها در جنگ، گرچه تأسّفبار بود، رخدادنش محتمل بود. در دوران اخیر اغلب خانواده‌ها تنها یک فرزند دارند و با توجه به تحولات اجتماعی دیگر کشته شدن آن یک نفر بسیار سنگین و غیر قابل تحمل است و بنابراین میزان تحمل جامعه نسبت به تلفات در جنگها بسیار محدود شده است و کشورهایی همانند امریکا بسیار آسیب‌پذیر شده‌اند. هم‌چنین اخبار تلفات غیر نظامیان حتی در جوامع

1 - REVOLUTION IN MILITARY AFFAIRS (RMA)

2 - REVOLUTION IN ATTITUDE ON MILITARY AFFAIRS (RAM)

هدف سرعت منتشر می‌شود و همانند جنگهای پیشین امکان سانسور آنها از بین رفته است و افکار عمومی حتی نسبت به تلفات غیر نظامی در جوامع هدف نیز بشدت حساس و آسیب‌پذیر شده‌اند. در نتیجه طرفداران هر جنگی بسیار منفور شده‌اند. این مسئله باعث شده است تصمیم‌گیرندگان نظامی و راهبردی با محدودیتی شگرف و بدیع روبه‌رو بشوند و بنابراین تنها گزینه آنها روی آوردن به جنگهای با تلفات محدود و یا فلج شدن خواهد بود. این مسئله باعث شده است گزینه‌هایی چون استفاده از دیپلماسی اجبارآمیز، نیروی هوایی و فناوری قوی و عدم درگیری نظامی و استفاده نکردن از نیروی نظامی پیاده در میدانهای نبرد بتدریج به یک اصل تبدیل شود. الگوی جنگ کوزوو، که تنها از نیروی هوایی استفاده شد، گرچه بسیار مطلوب شده است، جهان واقعی به این گزینه محدود نیست. امریکا، که تحت تأثیر انقلاب در نگرش به امور نظامی گزینه‌های عملی محدودی دارد به عقب‌نشینی و عدم درگیری مثلاً در تقابل با قدرتی همانند ایران مجبور شده است. هر ابرقدرت و یا حتی قدرت در صورتی که از به‌کارگیری نیروی نظامی خودداری، و خود را به رویاروییهای کم تلفات کند، نمی‌تواند امپراتوری و قلمرو نفوذ خود را حفظ کند و قدرتی پایا و ماندگار داشته باشد

**پذیرش واقعیت توسط دولت اوباما، واگذاری کارها به بازیگران منطقه‌ای (برجام، تأکید بر شرق آسیا و...) و تلاش برای ایفای نقش به‌عنوان مدیر و میانجی**

تبیین این انقلاب دوم در بسیاری از موارد با یادآوری الگوی سندروم ویتنام، ضعف قدرتی همانند امریکا را مشخص می‌سازد و روشن می‌کند که آن تهدیدات بهره‌گیری از گزینه نظامی در تقابل با کشوری همانند ایران تا چه حد غیر واقعی و در نتیجه بی اثر است. مجموع این ضعف و مشکلات بود که امریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما، تصمیم به پرهیز از درگیر شدن در مسائل منطقه خاورمیانه گرفت و بتدریج تعهد خود را در منطقه کاهش داد. اساساً اوباما با گفتمان محدود کردن استفاده از قدرت نظامی به کاخ سفید راه یافت و حتی به پذیرش زیر سؤال رفتن هیمنه و قدرت امریکا و خارج شدن وی از نقش ابر قدرت حاضر گردید. وی با شعار خروج نیروهای امریکایی از عراق و افغانستان و بستن زندان گوانتانامو و بهبود روابط امریکا با کشورهای بزرگ صنعتی، اقتصادی، نظامی و خروج از

بحرانهای مالی و اقتصادی و همچنین حل مسئله اعراب و اسرائیل و اتخاذ روشی مناسب در مقابل ایران به روی کار آمد.

اوباما در راهبرد جدید امنیتی آمریکا خود را از رویکرد جورج بوش مبنی بر استفاده از جنگهای بازدارنده برای جلوگیری از تهدیدهای در حال شکل‌گیری دور کرد و افزود: امنیت بلندمدت ما از طریق توانمندی در القای ترس در دل دیگران نیست بلکه از طریق ظرفیت ما برای پاسخ به امیدهای آنان به دست می‌آید (خسروی و ایمانی، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

در این دوره با انتشار راهبرد نوین امنیت ملی آمریکا هم‌چنین تأکید شده است که اگرچه برخی اوقات استفاده از نیروی نظامی لازم و ضروری است، دولت اوباما پیش از پرداختن به جنگ، تمام گزینه‌های دیگر را به کار خواهد گرفت و هزینه‌ها و خطرهای آن را با هزینه‌ها و خطرهای عدم استفاده از نیروی نظامی بدقت ارزیابی خواهد کرد (خسروی و ایمانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

اینها یکی از تغییرات اساسی در رویکرد آمریکا در برابر ایران بود. اوباما از موضع مقابله جویانه تک بعدی<sup>۱</sup> بوش، که دستاوردی نداشت، خودداری کرد و راهبرد چندبعدی «دیپلماسی، مجازات و بازدارندگی» را برگزید و پیشنهادهای متعدد و بی‌سابقه‌ای به ایران ارائه کرد؛ مانند سخنرانی معروف «دستهای گشوده شده»<sup>۲</sup> به سمت تهران به منظور یافتن راه حل سیاسی برای خروج از بن‌بست پرونده هسته‌ای ایران (Bettiza & Phillips, 2010:14). در عین حال، باراک اوباما نیز با مطرح ساختن مداوم شعار «همه گزینه‌ها روی میز است» و اعمال تحریمهای بین‌المللی بشدت کوشید تا سیاست اجبارآمیز را همچنان علیه ایران به کار ببرد (Goldberg, 2012: 2). بنابراین اگرچه ایران به عنوان مهمترین دشمن راهبردی آمریکا در خاورمیانه قلمداد شد در این دوره این تصور وجود داشت که حمله‌ای دیگر بیش از پیش به حیثیت آمریکا لطمه وارد می‌کند؛ لذا تغییر رفتار ایران در موضوعی خاص از دو طریق تعامل (دیپلماسی) و اعمال فشار (تحریم) به اولویت اصلی تبدیل شد که می‌توان توافق جامع

1 - One-dimensional confrontational stance

2 - Extended-hand

هسته‌ای ایران را در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵) بعد از قریب ۱۳ سال بحران بر سر فعالیتهای هسته جمهوری اسلامی ایران در همین راستا تفسیر کرد. به‌طور کلی همان‌گونه که در دکترین امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۲ تصریح شده است، منطقه آسیا و اقیانوس آرام به‌عنوان اولویت امنیتی این کشور اعلام شده که کاهش میزان نیروهای نظامی در خاورمیانه از پیامدهای این تصمیم است. از مهمترین پیامدهای این کاهش حضور نظامی، تغییر الگوی مداخله‌گرایی امریکا در این منطقه و افزایش نقش متحدان منطقه این کشور است.

آمریکا به‌رغم تمام فشارهای متحدان خود از ورود مستقیم به درگیریهای سوریه و از پیاده کردن نیرو در آنجا استنکاف ورزید. در مرحله بعد با شعار اولویت بیشتر شرق آسیا نیروهای خود را از منطقه خارج ساخت و تلاش کرد تا نقش خود را در حد موازنه‌کننده و یا مدیریت مسائل کاهش دهد. امریکا حتی در تقابل با گروه‌های تروریستی، نقشی منفعل بازی کرد و حتی کوشید آنها را به عنوان ابزار موازنه‌ساز به‌کار گیرد. عده‌ای حتی اصرار دولت اوباما در به نتیجه رسیدن برجام را گامی در کاهش تعهدات امنیتی امریکا در منطقه قلمداد می‌کنند. اوباما در گلابه کشورهای عربی و بویژه عربستان در گسترش نقش ایران در منطقه بدانها گوشزد می‌کرد که شما باید نقش ایران را بپذیرید و مشکلات را خود حل کنید.

#### وضعیت راهبردی فراروی ترامپ

به‌کارگیری نیروی نظامی توسط امریکا در این چارچوب برای تأمین خواسته‌ها همواره یکی از ابزارهای مناسب قلمداد می‌شده است. امریکا عموماً متکی بر توان نظامی خود به‌صورت نمایش قدرت، اهداف خود را با ترکیب تهدید و پیشبرد دیپلماسی دنبال کرده است. در این میان، ورود به جنگ ویتنام و شکست امریکا در تحمیل اراده خود به نقطه عطفی در تاریخ امریکا و اعمال قدرت آن کشور تبدیل شد. شکست ویتنام همانند مشکل روانی و سندرومی فلج‌کننده بر رفتار خارجی امریکا غالب، و از این پس تحمیل اراده امریکا با توسل به تهدید به‌کارگیری نیروی نظامی بسیار پرهزینه شد. عدم موفقیت در تحمیل اراده در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، که بشدت تحت تأثیر سندروم ویتنام بود، سیاستگذاران امریکایی را وادار ساخت که

بعد از جنگ سرد در این دورانی که با از میان رفتن رقیب و دشمن اصلی به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شده بود در قدم نخست با مدیریت جنگ علیه اشغال کویت توسط صدام برای نخستین بار در سالهای پشت سر به پیروزی قاطع و بزرگی دست یابد که چهره ارتش قدرتمند و نیروی نظامی فاتح را به ارتش آمریکا بازگرداند که پس از پیروزی بر عراق در سال ۱۹۹۱ جورج بوش رئیس جمهور آمریکا رسماً اعلان کرد امروز سندروم ویتنام از بین رفته است. در این دوره آمریکا، که برای تحت فشار قرار دادن کشورهای هدف و اجرای اهداف سیاست خارجی، خود را بدون رقیب می‌دید، راهبرد سیاست اجبارآمیز به راهبرد غالب برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی او تبدیل گردید.

پس از ۱۱ سپتامبر، انجام دادن دو عملیات مقتدرانه در افغانستان و عراق را می‌توان دوباره در این چارچوب و ارائه تصویر نظامی مقتدری تفسیر کرد که توان ترجمه به قدرت سیاسی در دیگر حوزه‌های سیاست خارجی را دارد. تسلیم قذافی، محاصره ایران و کره شمالی و هم‌چنین همراهی همه قدرتهای جهانی، که در طول تاریخ بی‌نظیر بوده است، این نوید را برای نومحافظه کاران به همراه داشت که به هدف خود نزدیک شده‌اند و دیگر کسی را یارای به مبارزه گرفتن این قدرت برتر نیست و می‌توانند نظمی یکسره امریکایی بر جهان حاکم کنند؛ اما زمان زیادی به طول نینجامید که ناتوانی آمریکا در ثبات‌سازی و ایجاد مطلوبهای خود در این دو کشور و افزایش تلفات، صرف هزینه‌های هنگفت و هم‌چنین راهبردهای چریکی و تروریستی که موجب خنثی‌شدن برتری نظامی آمریکا شده بود و از سوی دیگر بدبینی روزافزون افکار عمومی نسبت به سیاستهای نظامی آمریکا و شکسته شدن هیمنه نظامی آمریکا در نظر دیگر کشورها در نتیجه انفعال روزافزون آمریکا، یاد و خاطره ویتنام را زنده کرد. بنابراین شکست‌های پیاپی آمریکا در افغانستان و عراق، سندروم دیگری را بر رفتار آمریکا غلبه داد.

در دوره اوباما با پذیرش این ضعف و هم‌چنین در نتیجه انقلاب در نگرش به امور نظامی (RAM) به جای مداخله مستقیم در مسائل خاورمیانه به این سمت پیش رفت که از متحدان محلی و منطقه‌ای خود استفاده کند و تعهدات خود را در این منطقه کاهش دهد. در این دوره این تصور وجود داشت که یک حمله دیگر بیش از پیش به حیثیت آمریکا لطمه وارد می‌کند؛

لذا بشدت از ورود به جنگ تمام عیار دیگری در این منطقه پرهیز می‌شد. در همین امتداد به‌رغم تمام فشارهای متحدان خود، امریکا از ورود مستقیم به درگیریهای سوریه و از پیاده کردن نیرو در آنجا استنکاف ورزید و راهبرد مشخصی را در رویارویی با سوریه و تروریستهای این منطقه دنبال نکرد.

ترامپ در حالی به قدرت رسید که رؤسای جمهور قبلی را علت مخدوش شدن چهره نظامی امریکا می‌دانست و صراحتاً بیان کرد که امریکا در تمام جنگهای گذشته شکست خورده است و وی هدف خود را بازگرداندن امریکا به دوران درخشان برتری می‌داند. دستورهای اجرایی او در زمینه نظامی در گامهای نخست و چپ‌ساز کابینه راست‌گرای نظامی، نوید آغاز دوره‌ای از نظامیگری را در این دوره می‌دهد. مقصد این نظامیگری نمی‌تواند جایی غیر از خاورمیانه باشد؛ این چیزی است که براحتی می‌توان از تفکرات و بیانات ترامپ و تیمش استنباط کرد. همواره جمهوری اسلامی ایران، سیل رویکرد سیاسی - نظامی این گروه بوده است. ترامپ در برخورد با ایران با همان عوامل بازدارنده و منطق راهبردی روبه‌رو است که پیشینینش را از اقدام علیه ایران منع می‌کرد؛ به آشوب کشیده شدن خاورمیانه و ناتوانی امریکا در کنترل آن، هزینه‌های زیاد نظامی، افزایش قیمت نفت، اقدامات انتقام جویانه علیه پایگاه‌ها و منافع امریکا در منطقه و وارد کردن ضربات سهمگین به اسرائیل، برهم خوردن ثبات جهانی و تصاعد ناخواسته بحران. گزارش اخیر پنتاگون در زمینه توان دفاعی ایران، توانمندیهای آفندی و پدافندی ایران را یادآور می‌شود که بیش از پیش عقلانیت ساختاری ایالات متحده را متقاعد می‌کند تصمیمی درباره تهاجم به ایران نگیرد.

#### مشکلات به‌کارگیری ابزار نظامی به عنوان ابزار سیاست خارجی در دوران ترامپ

دونالد ترامپ در حالی به‌عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا به قدرت رسید که یکی از اولویتهای اصلی او در نمایشهای انتخاباتی به تصویر کشیدن شکست نظامی امریکا و ناموفق بودن سیاست خارجی آن در پی این ناتوانی بوده است. احیای قدرت نظامی و بازگرداندن اقتدار نظامی در شعارهای انتخاباتی و همچنین مواضع جنگ‌طلبانه او، این مسئله را

مطرح می‌کند که نقش ترامپ می‌تواند به‌عنوان کارگزاری باشد برای غلبه بر سندورمی که این کشور بعد از جنگ عراق و افغانستان به آن دچار شده است.

ترامپ به شکست آمریکا در جنگهای منطقه‌ای اعتراف می‌کند و با سرزنش دولت‌های بوش و اوباما آنها را مسببان صرف هزینه‌های هنگفت و شکست‌های دهه اخیر می‌داند. وی ضمن سخنانی در کنگره اتحادیه محافظه‌کاران آمریکا گفت: «ما بدهی در سطح ملی را به ارث برده‌ایم که در هشت سال، دو برابر شد و به ۲۳ هزار میلیارد دلار رسید. ما میراث دار سیاست خارجی هستیم که به‌صورت مرتب و یکی پس از دیگری، شاهد فاجعه‌های مختلف هستیم. ما دیگر نمی‌خواهیم فاجعه دیگری داشته باشیم. آخرین باری که ما برنده شدیم چه زمانی بود؟ آیا ما در جنگی برنده شده‌ایم؟ آیا ما در جایی برنده شده‌ایم؟ (Trump, 2016). ترامپ با شورش علیه این شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر در دوران اوباما و شعار بازگرداندن آمریکا به دوران درخشان برتری، امروزه زمام کاخ سفید را در دست گرفته و با طرح شعارهای متناقض و برنامه‌های نه‌چندان مشخص در حال رویارویی با واقعیت‌های عریان است. شعارهای ترامپ و بویژه چیدن نیروهای حلقه اول تصمیم‌گیری در آمریکا از مقامات اطلاعاتی، امنیتی و نظامی با رویکردهای خاص، که عمدتاً از رویکردهایی که آن را منفعلانه می‌نامند سرخورده است، خواهان اقدامات قاطع نظامی هستند. دستور بازسازی نظامی و تقویت پایگاه‌های آمریکا از اولین اقدامات وی بعد از به قدرت رسیدن بود. ترامپ در ۲۷ ژانویه، یک هفته بعد از آغاز به کارش، دستور اجرایی (بازسازی نیروهای نظامی) را امضا کرد که در جهت گسترش فوق‌العاده تواناییهای تسلیحات متعارف، هسته‌ای و سایبری ایالات متحده بود. این دستور هم‌چنین به صراحت بر نقش فعالتر تسلیحات هسته‌ای در سیاست خارجی آینده آمریکا تأکید می‌کند؛ اعم از مدرن‌سازی زرادخانه‌های هسته‌ای و سامانه‌های موشکی دفاعی و افزایش نقش آنها به‌عنوان ابزار «بازدارندگی تهدیدهای قرن ۲۱» و «رسیدن به اهداف ریاست جمهوری در صورت شکست بازدارندگی». انبار و مدرنیزاسیون تسلیحات هسته‌ای باید تا سال ۲۰۲۰ صورت بپذیرد. ترامپ این گسترش زرادخانه‌های هسته‌ای را این‌گونه توییت می‌کند: آمریکا باید قدرت اتمی خود را بیشتر کند و گسترش دهد تا جهان بر سر عقل بیاید (Hessler, 2017).

از سوی دیگر تمامی افرادی را که به‌عنوان کابینه ترامپ انتخاب شده‌اند، می‌توان در زمره افرادی دانست که رویکرد محافظه‌کارانه با اندیشه‌های امنیت‌محور دارند؛ از جمله این افراد می‌توان رویکرد و اندیشه‌های توماس فلین مشاور امنیت ملی مستعفی، رینس پریبس رئیس ستاد کارکنان کاخ سفید و جیمز متیس به‌عنوان وزیر دفاع اشاره کرد. انتخاب افرادی که در مشاغل نظامی بوده‌اند و صبغه جنگ‌طلبانه دارند و هم‌چنین شعارهای ترامپ و اقدامات اولیه وی این احتمال را مطرح می‌کند که امریکا وارد یک دوره نظامیگری در عرصه بین‌المللی می‌شود. آنچه از اظهارات و مواضع ترامپ و افراد گروهش می‌توان استنباط کرد این است که این نظامیگری می‌تواند دو هدف داشته باشد: گروه‌های بنیادگرای اسلامی و جمهوری اسلامی ایران؛ در واقع اگرچه حوزه‌های درگیری می‌تواند متعدد باشد؛ به‌طور مثال دستور ترامپ به گسترش زرادخانه هسته‌ای و ابراز نارضایتی او از پیمان استارت جدید، می‌تواند به رقابت تسلیحاتی به سبک جنگ سرد میان مسکو و واشنگتن بینجامد (huaxia, 2017) و یا موضع سخت امریکا در دریای چین جنوبی و احتمال تقویت نیروی دریایی او در شرق آسیا و از سوی دیگر حضور نظامی چین، ساخت جزایر مصنوعی و هم‌چنین ایجاد محدودیتهای رفت‌وآمد می‌تواند به درگیری در این منطقه بینجامد (Philips, 2017)؛ اما آنچه مشخص است روسیه و چین نمی‌توانند هدف نظامیگری امریکا و نمایش اقتدار این کشور باشند. به نظر می‌رسد ترامپ هم مانند رؤسای جمهور سابق امریکا میراث دار سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه است؛ و این منطقه در اولویت اقدامات وی باشد.

ادبیات ترامپ در بسیاری از موارد بر مقابله‌گرایی با گروه‌های اسلام‌گرا مبتنی است. فلین رویکرد راهبردی خود را با عنوان «سرطان بدخیم» در مورد گروه‌های اسلام‌گرا تنظیم کرده است. بیان چنین رویکردهایی نشان می‌دهد که روندهای سیاست خارجی و الگوی رفتاری امریکا براساس نظامیگری در خاورمیانه شکل گرفته است و در آینده‌ای نزدیک میزان تحرک و نقش‌آفرینی نیروی نظامی امریکا در حوزه‌های امنیتی افزایش خواهد یافت. بسیاری بر این باورند که سیاست خارجی دولت ترامپ در جهت تشدید مبارزه با گروه‌های بنیادگرای اسلامی خواهد بود و برای نمایش اقتدار به عملیاتهای نظامی گسترده در جهت محدودسازی تحرک گروه‌های مانند داعش و احرارالشام روی خواهد آورد.



راهبرد نظامی ترامپ در این دوره بر خلاف راهبرد اوباما است که شامل پرهیز از قرارداددن نیروهای امریکایی در منطقه و حمایت از نیروهای محلی و عملیات هوایی بود. دستور اجرایی ترامپ به "آمادگی گسترده برای اقدامات نظامی علیه داعش در عراق و سوریه" نمایانگر این است. ترامپ به این وعده ادامه می‌دهد که داعش و اسلام رادیکال را ریشه‌کن می‌کند. علاوه بر ترامپ، ماتیس و دیگر تصمیم‌گیران نظامی آمریکا توسعه اقدامات نظامی شامل اعزام نیروهای زمینی گسترده به خاک سوریه را پیش می‌نهند (Hessler, 2017). راهبرد درگیری مستقیم شامل مبارزه علیه القاعده و دیگر گروه‌های شبه نظامی از جمله داعش در خاورمیانه می‌شود، آن‌گونه که ژنرال جوزف دانفورد، رئیس ستاد مشترک ارتش، می‌گوید این برنامه‌ای سیاسی - نظامی است... و تنها تصمیم نظامی نیست (Sputniknews.com, 2017). اگرچه گروه‌های تروریستی با از دست دادن قرارگاه‌های سرزمینی خود، ظرفیت‌های تروریستی خود را به صورت قابل ملاحظه‌ای از دست خواهند داد، آمریکا برای بازگرداندن چهره نظامی خود می‌تواند با اتحاد، این راهبرد را پیش ببرد ولی تاریخ ثابت کرده است که به دلیل عدم شناخت وضعیت منطقه و ناتوانی در ثبات‌سازی بعد از عملیات، گروه‌های تروریستی دوباره تجدید قوا می‌کنند و با رویکردی افراطی‌تر در نتیجه اقدامات آمریکا احیا می‌شوند و بیش از پیش در بلند مدت منابع راهبردی آمریکا را تلف می‌کنند.

از سوی دیگر ایران همواره به عنوان یکی از موضوعات اصلی سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا بوده است. جیمز نورمان ماتیس وزیر دفاع دولت ترامپ را می‌توان رأس مدافعان برخورد با ایران دانست. وی در دولت اوباما تلاش می‌کرد کاخ سفید را برای حمله نظامی به ایران متقاعد کند؛ امری که در نهایت موجب اخراج شدنش از رئیس فرماندهی مرکزی شد. وی ایران را بزرگترین حامی تروریسم در جهان می‌خواند. خود ترامپ نیز با توییت تهدیداتی شبیه «ایران با آتش بازی می‌کند» و دستور تحریم‌های جدید در این مناقشه پیشی گرفته است. در همین راستا وقتی از وی پرسیده شد که امکان رویارویی نظامی با ایران وجود دارد، پاسخ داد: «هیچ گزینه‌ای از روی میز برداشته نشده است». همانند ترامپ و ماتیس، میشل فلین نیز به مواضع تند ضد ایرانی شهرت دارد. استفان بنون نظریه‌پرداز ارشد ترامپ نیز پیش از پیوستن به گروه ترامپ، پایگاه خبری راست‌گرای بریت بارت (Breitbart) را مدیریت می‌کرد که به‌طور

منظم مقالات انتقادی علیه ایران منتشر می‌کرد. در این حلقه مایک پومپئو رئیس سازمان اطلاعات مرکزی امریکا نیز قرار دارد که از مدافعان بمباران تأسیسات نظامی ایران است. وی مقامات رسمی ایرانی را "متقلبان هسته‌ای زنجیره‌ای" می‌نامد (Regencia, 2017).

گزینه نظامی علیه ایران همواره به دلیل موانعی همچون به آشوب کشیده شدن خاورمیانه و ناتوانی امریکا در کنترل آن، هزینه‌های زیاد نظامی، افزایش قیمت نفت، اقدامات انتقام جویانه علیه پایگاه‌ها و منافع امریکا در منطقه و وارد کردن ضربات سهمگین به اسرائیل، برهم خوردن ثبات جهانی و تصاعد ناخواسته بحران و ناتوانی از خروج، ... هیچ‌گاه رنگ و بوی عملیاتی نگرفته است؛ ولی عواملی بسیار تعیین‌کننده‌تر در سطح فنی - عملیاتی نظامی هست که مانع بزرگی در برابر تهاجم نظامی امریکا به ایران در آینده میان‌مدت خواهد بود. به این عوامل در تحلیلهای سیاسی کمتر توجه می‌شود و این نشانی از بی‌توجهی گسترده نسبت به روابط سیاسی - نظامی در امریکا است. واقعیت این است که تاکنون این عامل فنی نظامی، که از آن به‌عنوان محدودیتهای فنی تهاجم یاد می‌شود، نقش پررنگی در محدود کردن گزینه‌های واقعی روی میز امریکا داشته است. پیش از هر چیز نظامیان امریکا باید پاسخی قانع‌کننده برای این پرسش بیابند که آیا ارتش امریکا توان پیروزی قاطعانه بر نیروی نظامی ایران را دارد و سپس در مرحله اشغال سرزمینی یعنی مرحله عملیات تثبیت، آیا امکان موفقیت دارد؛ به بیان دیگر نظامیان امریکایی باید به سیاستمداران خود نشان دهند سامانه‌های تسلیحاتی در اختیار آنها توان مقابله مؤثر را با تسلیحات ایران دارد و آنگاه باید با ضریب قابل اتکایی سیاستمداران را قانع کنند طرحها و دکترین‌های عملیاتی نیروهای مسلح ایرانی در مرحله اصلی نبرد و در مرحله ثبات بی‌اثر خواهد شد. در صورت پاسخ مثبت و دقیق به این مسائل است که سیاستمداران امریکایی فرصت صدور دستور تهاجم نظامی را خواهند یافت. وجود محدودیتهای فنی - نظامی تاکنون مبنا و منطلق اصلی مخالفت کارشناسان نظامی پنتاگون برای حمله به ایران بوده و این منطق راهبردی، که محصول خرد جمعی پنتاگون است، تاکنون بخوبی توسط کاخ سفید فهم شده است. هم‌چنان هم به نظر نمی‌رسد عقلانیت سیاسی در امریکا در دوره ترامپ بخواهد این منطق راهبردی را نادیده بگیرد مگر اینکه تحولاتی اساسی در ساختار درونی محدودیتهای فنی - نظامی پیش روی امریکا رخ دهد که منطق راهبردی را

از درون متحول کند. در واقع، اگرچه قدرت ضربه اول طرف امریکایی زیاد است و ایران تهدیدی جدی علیه آن نخواهد بود، مشکل آمریکا در مهار ضربه دوم است، نقطه‌ای است که محدودیتهای فنی سامانه‌های تسلیحاتی آمریکا برجسته می‌شود. هنگامی که تسلیحات تهاجمی ایران در قالب ضربه دوم علیه آمریکا به کار گرفته شود، مشکل اصلی، که ارتش آمریکا با آن روبه‌رو است، ظهور خواهد کرد. سیاست دفاعی ایران در گذشته براساس دکترین دفاعیش بر توسعه سامانه‌های تسلیحاتی استوار بوده است که بتواند ضربه اول ناشی از تهاجم آمریکا را تحمل کند و ضربه دوم را وارد سازد؛ به این ترتیب ایران به گونه‌ای هوشمندانه سراغ توسعه مجموعه‌ای از سامانه‌های تسلیحاتی رفت که امکان مقابله با آن دچار بیشترین محدودیتهای فنی با فناوریهای موجود باشد. تلفیق چنین تسلیحاتی با طرحهای عملیاتی نامتقارن و شیوه‌های پیچیده پدافند غیر عامل در گستره جغرافیایی وسیع، مسئله آفند طرف امریکایی را به چالشی راهبردی مبدل می‌سازد (دیوسالار، ۱۳۹۵). واقعیتی که ترامپ با آن روبه‌روست این است که بعد از انقلاب اسلامی، ایران همواره در رأس سیاستهای امنیتی آمریکا بوده و این نبوده است که رهبران گذشته آمریکا نخواهند به ایران حمله کنند؛ بلکه می‌دانستند نمی‌توانند پیروز این جنگ باشند. برای هشت سال، ایران نه فقط با عراق، که با اغلب کشورهای جهان می‌جنگید. آمریکا و متحدانش صدام را در این جنگ کمک مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی می‌کردند؛ آن هم در زمانی که ایران از وضعیت انقلابی خارج شده، و ارتشش انسجام نداشت و تحریم تسلیحاتی بود و توان تجهیز تسلیحاتی نداشت؛ با وجود این غلبه یافت (Sepahpour, 2017).

### نتیجه گیری

همان‌گونه که در بحث چارچوب مفهومی بیان شد، کشورهای قدرتمند برای اعمال اراده خود و داشتن اقتدار باید بتوانند دیگر بازیگران را به اصلاح رفتار خود وادار کنند و سیاست اجبارآمیز در این چارچوب معنا پیدا می‌کند. قدرتهای نظامی برای اینکه بتوانند تنها از طریق تهدید به حمله نظامی به اهداف سیاست خارجی خود برسند، نیاز دارند که در زمان و مکان

مناسب، به صورت قاطع نیروی نظامی خود را به کار بگیرند؛ در نتیجه می‌توانند برای مدت‌ها تهدید خود را باورپذیر و غیر قابل مقاومت به تصویر بکشند و از هاله قدرت نظامی در تعامل با دیگر کشورها استفاده کنند. از سوی دیگر زمانی که این تصویر و ذهنیت به هم می‌ریزد و تهدیدها توان اجبارکنندگی خود را از دست می‌دهد، دو گزینه برای کشور تهدیدکننده باقی می‌ماند: عقب‌نشینی و یا استفاده عملی از نیروهای مسلح برای بازگرداندن حیثیت.

امریکا در طول دهه گذشته در رفتار سیاسی اجبار آمیز با مشکلات ساختاری و بنیادینی روبه‌رو بوده است. هر چند امریکای دوران ترامپ برای احیای چهره مخدوش خود و بازگشت به دوران اقتدار به پیروزی قاطع و نمایش قدرت نیاز دارد و این صحنه عملیاتی می‌تواند خاورمیانه و حتی ایران باشد، همان‌گونه که در مقاله بیان شد، امریکای دوران ترامپ از ورود به صحنه ناشناخته و خطرناک جدید بشدت پرهیز دارد و خطرهای وحشتناک آغاز جبهه ناشناخته جدید را بخوبی می‌شناسد و تلاش می‌کند هم‌چنان با مدیریت صحنه و بهره‌برداری از مزیت‌های خود، چهره خود را ترمیم بخشد. البته در این دوران گذار، قدرتهای منطقه‌ای هستند که ممکن است تصور کنند در کوتاه‌مدت از گل‌آلود شدن اوضاع بهره‌مند خواهند شد؛ اما خود آنها نیز بشدت از شعله‌ور شدن منطقه در هراس هستند و تنها می‌کوشند اوضاع را به ضرر ایران به هم بزنند و اجازه ندهند ایران از وضعیت مساعدی برخوردار باشد. هم‌چنین امریکا می‌کوشد با بسیج کشورهای وابسته در منطقه، توازنی را که به نفع ایران شکل گرفته است به ضرر ایران بر هم بزند. سیاست بازگرداندن ایران به جای خود<sup>۱</sup> از طریق ایجاد اتحاد منطقه‌ای، گسترش ایران‌هراسی و محروم‌سازی ایران در حال اجرا است. البته در طول چند دهه گذشته امریکا سیاستهای شکست خورده دیگری نیز در برابر ایران به اجرا گذاشته است.

عبور از این موقعیت حساس به هوشیاری و آگاهی و کنترل همه‌جانبه صحنه‌های عملیاتی و سیاسی از طرف ایران نیاز دارد تا ضمن کنترل اوضاع منطقه و وارد شدن به جنگی

۱ - ضرب‌المثلی رومی هست که می‌گوید: "اگر صلح می‌خواهید، بساط جنگ را فراهم کنید". منطق راهبردی دیگری هست که معتقد است: "قدرتها، نیروی نظامی را به کار می‌گیرند که دیگران را به کار نگیرند".

ناخواسته، هم‌چنین تصور ضعف و عقب‌نشینی از خود منتقل نکند. ایجاد چنین تصویری پیامدهای مرگبار درازمدتی به همراه خواهد داشت.

تجربه نشان داده است که در نتیجه اقدامات نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه، نسل جدیدی از مشکلات برای منطقه و حتی خود آمریکا تولید می‌شود که بیش از پیش گریبان آمریکا را می‌گیرد. به‌کارگیری تهدید و نمایش قدرت نظامی و حتی به‌کارگیری محدود و کنترل‌شده نیروی نظامی ابزار سیاسی اجبار آمریکا خواهد بود و تلاش گسترده برای ترمیم چهره اقتدار جهانی و منطقه‌ای آمریکا در دستور کار قرار خواهد گرفت؛ ولی عبور از این گردنه چاره‌ای جز پذیرش واقعیتها نخواهد داشت.

## منابع

### فارسی

- ۱ - اسدی، ناصر (۱۳۸۶). دیپلماسی اجبار؛ گستره و محدودیتها در دنیای معاصر. پژوهشنامه خلع سلاح. ش ۱: ۱۲۲.
- ۲ - امینیان، بهادر (۱۳۸۶). کارویژه‌های نیروی مسلح در سیاست خارجی؛ مورد آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. سیاست دفاعی. ش ۵۸: ۷.
- ۳ - امینیان، بهادر (۱۳۸۶). آمریکا و ناتو؛ پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا. تهران: نشر دانشگاه امام حسین (ع).
- ۴ - امینیان، بهادر؛ زمانی، حسام‌الدین (۱۳۹۶). دیپلماسی اجبار آمیز. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۵ - بلچمن، باری؛ تامارا کافمن، وایتز (۱۳۷۸). تهدید و به‌کارگیری نیرو در سیاست خارجی آمریکا. ترجمه بهادر امینیان. سیاست دفاعی. ش ۲: ۶۱.
- ۶ - فضلی نژاد، سیفالله (۱۳۸۷). دلایل حضور آمریکا در افغانستان. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. قابل بازیابی از نشانی [http://www.iichs.org/index.asp?id=1723&doc\\_cat=32](http://www.iichs.org/index.asp?id=1723&doc_cat=32):
- ۷ - خسروی، محمدعلی؛ ایمانی، اصغر (۱۳۹۰). سیاست خارجی آمریکا و ناکامی اوپاما در تحقق شعارها و وعده‌های انتخاباتی. فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین الملل. ش ۱۵: ۱۵۳.

### انگلیسی

- 8 - Bettiza, Gregorio, Philips, Christopher(2010) Obama's Middle East Policy:Time to Decide, Analysis, Uploaded from: [www.lse.ac.uk/IDEAS/publications/reports/pdf/SR003/bettiza.pdf](http://www.lse.ac.uk/IDEAS/publications/reports/pdf/SR003/bettiza.pdf)
- 9 - Bilmes, Linda J.(2016) The Financial Legacy of Iraq and Afghanistan: How Wartime Spending Decisions Will Constrain Future National Security Budgets. Available at: <https://research.hks.harvard.edu/publications/workingpapers/citation.aspx?PubId=8956&type=WPN>
- 10 - Goldberg,Jefri (2012), Obama to Iran and Israel, The Atlantic, March 2012, Available at:<https://www.theatlantic.com/international/archive/2012/03/obama-to-iran-and-israel-as-president-of-the-united-states-i-dont-bluff/253875/>
- 11 - Hessler, Lee(2016) Militarism and the Trump agenda, Liberation, Feb 10, 2017, Available at:<https://www.liberationnews.org/militarism-and-the-trump-agenda/>.

- 12 \_ Lawrence Freedman, Strategy: A History, New York: Oxford University Press, 2015
- 13 \_ Levy, Jack S. Deterrence and Coercive Diplomacy: The Contributions of Alexander George, Political Psychology, Vol. 29, No. 4, 2008.
- 14 \_ McCain, John(2008) Strategy for Victory in Iraq, The Importance of Succeeding, Available at:<http://www.johnmccain.com/Informing/Issues/fdeb03a7-30b0-4ece-8e34-4c7ea83f11d8.htm> October 7, 2008
- 15 \_ Meernik, James David(2004); The political Use of Military Force in U.S. Foreign Policy,Burlington, Ashgate.
- 16 \_ Michael R. Matheny, "Reevaluating Diplomatic & Military Power: Employing Military Force in the 21st Century", PARAMETERS,47(2) Summer 2017 ,PP 31-40
- 17 \_ Nye, Joseph, Future of Power, Publisher :PublicAffairs, 2011.
- 18 \_ Parry,Robert (2012), Kicking the Vietnam Syndrome, December 28, 2012, Available at: <https://consortiumnews.com/2012/12/28/kicking-the-vietnam-syndrome/>
- 19 \_ Perez, Aida M. Coercive Diplomacy in the 21st Century: A New Framework for the "Carrot and Stick", University of Miami, 2015.
- 20 \_ PewResearchCenter(2014) More Now See Failure than Success in Iraq, Afghanistan, Available at: <http://www.people-press.org/2014/01/30/more-now-see-failure-than-success-in-iraq-afghanistan/#more-say-u-s-has-failed-than-succeeded-in-achieving-iraq-goals>
- 21 \_ Philips, Tom(2017) China hits back at US over South China Sea 'takeover' claims, TheGuardian, 24 January 2017, Available at: <https://www.theguardian.com/world/2017/jan/24/trump-white-house-beijing-takeover-south-china-sea>.
- 22 \_ Regencia, Ted(2017) Is Trump leading the US on a warpath with Iran?, Aljazeera, Available at:<http://www.aljazeera.com/indepth/features/2017/02/trump-leading-warpath-iran-170203105946707.html>
- 23 \_ Romaniuk(2017) Scott N. and Francis Grice (ed)The future of US warfare, New York, Routledge:,2017
- 24 \_ Schelling, Thomas C. The Strategy of Conflict, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980.
- 25 \_ Sepahpour, Soraya (2017),Trump: Trumpeting For a War on Iran?, Global Research, February 06, 2017 , Available at: <http://www.globalresearch.ca/trump-trumpeting-for-a-war-on-iran/5573164>,
- 26 \_ Sputniknews(2017) Will Trump's New Syria Strategy Call for US 'Boots on the Ground?', Available at: <https://sputniknews.com/military/201702271051092603-us-military-strategy-troops-syria/>
- 27 \_ Statistics Portal (2016), Number of fatalities among Western coalition soldiers\* involved in the execution of Operation Enduring Freedom from 2001 to 2016, Available at: <https://www.statista.com/statistics/262894/western-coalition-soldiers-killed-in-afghanistan/>
- 28 \_ Statistics Portal(2016), Number of U.S. Soldier Killed in Iraq, Available at: <https://www.statista.com/statistics/263798/american-soldiers-killed-in-iraq/>
- 29 \_ Trump, Donald(2016) We inherited a national debt that has doubled in eight years, Available at:<https://www.youtube.com/watch?v=cC33EeUc69E>

- 30\_ Walt, Stephan M.(2013), The REAL reason the U.S. failed in Afghanistan, ForeignPolicy, Available at: <http://foreignpolicy.com/2013/03/15/the-real-reason-the-u-s-failed-in-afghanistan/>
- 31\_ Williams, Glyn(2015) At Least Trump Got One Thing Right. There Were No WMDs in Iraq, Huffingtonpost, Available at: [http://www.huffingtonpost.com/brian-glyn-williams/at-least-trump-got-one-thing-right\\_b\\_9612422.html](http://www.huffingtonpost.com/brian-glyn-williams/at-least-trump-got-one-thing-right_b_9612422.html)